

# سبک‌سری دینی

## بررسی یک نگاه خشونت‌آمیز از دین در گذر تاریخی

دکتر محسن دوازده‌امامی .....

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

### چکیده

یکی از موضوع‌های مهم در مباحث تاریخی مقوله‌ی فرقه‌های دینی است. از نظر جامعه‌شناسی تاریخی، ادیان معمولاً در فرآیند ظهور و گذر تاریخی با استنباط و استخراج‌های گوناگون مواجه شده‌اند. در این برداشت‌ها مختصات سرزمین، خصلت‌های قومی، حساسیت‌های حکمرانی و مبحث منافع در آن مدخلیت داشته است و همین امر انشعاب و انشقاق و شکل‌گیری فرقه‌ها و مسلک‌های مختلف را موجب شده است. هر کدام از این رویکردها و تفکرات خود را برخاسته از همان دین و بر بستر همان شریعت می‌دانند، ولی با ارائه‌ی اندیشه‌های خاص و برداشت‌های بخصوص در بحث فروعات خود را از دیگران بسیار متمایز ساخته‌اند. در این اجتهادات و استنباط‌ها بعضاً آنچه‌ان افراط شده است که گاهی از دایره‌ی اصول و مبانی بیرون شده‌اند و فراموش شده که آنها جزئی از یک آئین هستند که اوامر و ارکان آن در کتاب (قرآن) و سنت (پیامبر) آمده است. یکی از این انشعاب‌ها در سال‌های آغازین پس از پیامبر انگاره‌های افراطی بود که در فرقه‌ای به نام خوارج نمود یافت. خوارج در دهه‌ی چهارم سده‌ی یکم در نبرد صفین بروز کرد و کرب و فری تمام در دهه‌های پایانی قرن اول و تمامی سده دوم پیدا نمود. جمود در استنباط، جسارت در ابراز و جنایت در اقدام، جماعتی از اینان ساخته بود که جواز کشتن، حتی برای کودکان مخالفان خود و البته به نام دین صادر می‌کردند چه رسد به مردان و زنان. آنچه در این نوشتار آمده است بررسی پدیده‌ی سبک‌سری دینی (خوارج) از ظهور آنان تا فرقه‌ها و نحله‌ها، انگاره‌ها و عقاید تا اقدامات و وضعیت اینان در ایران است.

**کلید واژه:** فرقه، انشعاب، خوارج، تحکیم، معصیت کبیره،

جمود و سبک‌سری دینی.



از مباحث مهم پس از ظهور ادیان، ایجاد انشعاب و انشقاق و شکل‌گیری فرقه‌ها و نحله‌های مختلف است. هرکدام از این رویکردها و تفکرات برخاسته از همان دین و بر بستر همان شریعت هستند، ولی در گذر زمان با آرایه‌ی شیوه‌ای خاص و تلقی ویژه‌ای که از دین آرایه می‌دهند با تمایز در عرصه‌ی فروع خود را از دیگر برداشت‌ها مشخص و ممتاز می‌سازند. براساس همین ممیزات صاحبان معاجم و سیر و کتاب‌های ملل و نحل از آنها بعنوان فرقه و مسالک یاد می‌کنند. این فرقه‌ها و مسلک‌ها اگرچه شعارها و اصولی را مطرح کرده‌اند که در آن اعتقاد و ایمان به مبانی اولیه‌ی دین (اسلام) بر آن تصریح و تأکید شده است و تکاپوی خود را در واقع نوعی بازگشت به همان اصول دانسته‌اند ولی در فرآیند تکوین و در گذر زمان بیش از آنکه به اصول و شعائر اصلی پابرجا بمانند در پی آمال و آرزوها و منویات شخصی، قومی یا تباری خویش بوده‌اند. آنها در این راه تا آنجا پیش رفته‌اند و آن گونه دچار جزمیت و تصلب شده‌اند که برخی از رهبران و بعضی از انگاره‌ها فراموش کرده‌اند که جزئی از دین (اسلام) هستند و آن دین فرامین و احکامی دارد که در کتاب (قرآن) و سنت پیامبر، تبیین و تصریح شده است. یکی از این فرقه‌ها که در همان دهه‌های آغازین سده‌ی اول ظهور کرد و دارای کَر و فری شد، فرقه‌ی خوارج است. این نگرش که در زمان حضرت علی (ع) یعنی در دهه‌ی چهارم قرن اول هجری بوجود آمد و تا نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم هجری یکی از نام‌های پرمهابت بود که بسیاری از امراء و کارگزاران خلافت اسلامی را تهدید کرد و منشأ منازعات و نبردهای خونین بسیار شد. این جریان ناآرام و اندیشه‌ی انقلابی و رادیکال اگرچه نوعاً همراهان و هواداران معتقد و مخلص داشت، ولی بعضاً دستاویز عناصر فرصت‌طلب و ابزار قدرتمندان و منفعت‌طلبان قرار می‌گرفت. آنها در شیوه‌های رفتاری و عملکرد گاهی چنان خشن، تندخو و بی‌رحمانه عمل می‌کردند که حتی کشتن زنان و کودکان مخالفان خود را جایز و مشروع می‌دانستند. با این همه خوارج با قرائت خاصی که از اصول اسلامی و دیانت و آئین ارائه می‌کردند توانستند بخش قابل توجهی از لایه‌های پایینی جامعه و اقشار خواهان عدالت و جماعت موالی و غیرعرب را متوجه خود سازند. خوارج به دلیل فهمی جدید و غیرمتعارف از امامت که آن را منحصر در ریاست و امامت قریش نمی‌دانست، از بسیاری از فرقه‌ها و گرایش‌ها خود را متمایز می‌ساخت و آوازه‌ی آنها در گستره‌ی گسترده‌ی دولت اسلامی به سرعت انتشار یافت.

## ظهور و تکوین

خوارج جمع خارجی از مصدر خروج به معنای عصیان و سرکشی است.<sup>۱</sup> اینها جماعتی شورشی بودند که در نبرد صفین<sup>۲</sup> علیه تصمیمات اتخاذ شده میان دو اردوگاه (علی و معاویه) اظهار نارضایتی و ناخرسندی کردند. در مورد اطلاق نام خوارج بر این جماعت شورشی که شایع‌ترین نام برای نامیدن آنها در تاریخ می‌باشد نظرات گوناگونی ابراز شده است. شهرستانی صاحب‌الملل و النحل معتقد است: هرکسی که بر امام خروج کند آن هم امامی که بر او اتفاق دارند، خارجی نامیده می‌شود اعم از اینکه در زمان صحابه و بر ائمه‌ی راشدین خروج کرده باشد، یا پس از آنها در عهد تابعین و یا هر امامی در هر زمانی باشد. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۱۴)

البته این دیدگاه (شهرستانی) مورد ایراد واقع شده است. عده‌ای معتقدند نام خوارج اطلاق خاصی است برای یک گروه خاص یعنی گروهی که در سپاه حضرت علی و در واقعه صفین دست به شورش زدند و نمی‌توان به هرگونه شورش و اعتراض واژه‌ی خارجی را اطلاق کرد. برای بیان شورش و طغیان «کلمه‌ی باغی و بغا بکار می‌رود، لذا برای شورش اصحاب جمل یعنی طلحه و زبیر و یا سپاه شام و جناح معاویه کلمه‌ی خارجی و یا خوارج بکاررفته است. بر همین اساس عده‌ای معتقدند اطلاق نام خوارج بدلیل تعبیری است که در زمان پیامبر به هنگام تقسیم غنایم نبرد حنین<sup>۳</sup> و اعتراض فردی از بنی تمیم (ذوالخویصره) بکاررفته است. وقتی این فرد تمیمی بر پیامبر بانگ آورد که چرا با عدالت رفتار نمی‌کنی؟ پیامبر پاسخ داد: (آنان جماعتی خواهند بود که از دین بیرون می‌شوند).<sup>۴</sup>

همان‌طور که در کتاب‌های تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها آمده است، حضرت علی در سال ۳۵ هجری پس از شورش علیه عثمان خلیفه‌ی سوم با درخواست مردم و اراده‌ی عموم و مسؤولیتی که خود احساس می‌کرد بر مسند حکومت تکیه زد. خود در خطبه‌ی سوم نهج‌البلاغه می‌گوید: اگر اراده‌ی عمومی و خواست مردم و احساس مسؤولیت و تعهد الهی نبود...<sup>۵</sup> و هم‌او در نامه‌ای برای طلحه و زبیر می‌نویسد: مردم مرا برای رهبری برگزیدند و من بر اساس اراده‌ی آنان بیعت کردم و پذیرفتم.<sup>۶</sup>

هنوز برهه‌ای کوتاه از زمامداری علی نگذشته بود که مجبور به مقابله و رویارویی با سه جریان و رویکرد مخالف شد. دیدگاه‌هایی که حاکمیت علی را با خواسته‌ها و تلقی‌های خود ناسازگار و ناهمگون دیدند. سه جریان ناکثین، مارقین و قاسطین. آنگاه که بر مسند حکومت تکیه زد، عده‌ای پیمان‌شکنی کردند (اصحاب جمل

که در سال ۳۶ شورش بصره را راه انداختند. گروهی از هدف و غایت جلوتر رانند (مارقین، گروه تندروها، همان خوارج اهل حروراء) و گروهی نیز در زمهری ظالمان و جفاکنندگان قرار گرفتند. (قاسطین یا همان سپاه شام به سرکردگی معاویه).<sup>۸</sup>

پس از سرکوبی شورش بصره و غائله‌ای که طلحه و زبیر در سال ۳۶ هجری رقم زدند و علی مجبور به ترک مدینه و رفتن به سوی کوفه شد، بایستی ناآرامی‌هایی که معاویه و هواداران او در شام ایجاد کرده بودند نیز پایان می‌یافت. معاویه از سال ۲۰ هجری تا این زمان بر شام حکم می‌راند. او امارت را به سلطنت مبدل و دستگاهی پر زرق و برق و کاخی سبز از ستم و تفریحی تمام از دیانت داشت. معاویه خود را یک مدعی می‌دانست و طبیعی بود سیره‌ی اسراف و تحکم و تفرعن او که حاکی از اشرافی‌گری دیرینه‌اش بود با شیوه‌ی عدالت‌نگری و مرام مردم‌گرایانه‌ی علی همخوانی نداشت لذا عصیان و عدم انقیاد او علم دیگری شد برای غوغا و طغیان. و این همان نبرد صفین بود. در نبرد طولانی صفین عده‌ی بسیاری کشته شدند. از جمله صحابی بزرگ عمار یاسر. هم او که پیامبر او را میزان و معیاری برای حق و قاتلان او را ظالمان و جماعتی جانی خوانده بود: (ای عمار قاتلان تو جماعتی یاغی و ظالم خواهند بود).<sup>۹</sup>

پس از نبردی طولانی، بخصوص پس از کشته شدن عمارین یاسر، جبهه شام بسیار تضعیف و آسیب‌پذیر شد، ولی آنانکه در مکر و نیرنگ بسیار کارآمد بودند حربه‌ی (قرآن بر سر نیزه کردن)<sup>۱۰</sup> را بکار بردند. شگردی که در جماعتی ظاهر بین و سبک‌سر به کار آمد و از علی با شدت و حدت خواستند که داوری و حکمیت را بپذیرد و گرنه سر و کار او با آهن‌های آخته خواهد بود و بدین منوال جریان خوارج و یا سبک‌سران دیندار و مقدسان کم‌خرد رقم خورد. «بعضی از سران سپاه آن حضرت که بعدها از خوارج شدند با اصرار و الحاح از امام خواستند که پیشنهاد حکمیت را بپذیرد و اگر از قبول حکمیت امتناع کند و جنگ را متوقف نسازد او را خواهند کشت. همان گونه که عثمان را کشتند و یا او را به معاویه تحویل می‌دهند.»<sup>۱۱</sup> (طبری، ۳۶: ۴۰۹)

در جریان حکمیت و انتخاب داوران، حکم و داور شام از ابتدا مشخص بود. مردی محیل و نیرنگ‌باز یعنی عمروعاص. اما در سپاه عراق، علی می‌خواست انسان زیرک و آگاهی انتخاب شود که فریب خدعه‌های فرزندان عاص را نخورد لذا عبدالله بن عباس را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد به شدت از طرف جماعت شورش (خوارج)

رد شد. شورشیان که بیشتر از بنی‌تمیم و بنی‌کنده و ساکنان اطراف یمن بودند و با محوریت و جهت دهی اشعث کندی هدایت می‌شدند، عبدالله بن قیس مردی از اعراب جنوبی را پیشنهاد دادند. یعنی همان ابوموسی‌اشعری. تا هردو داور شمالی نباشند. در ماجرای انتخاب داور و حکم نیز بار دیگر رویارویی و تقابل اعراب شمالی و جنوبی متجلی شد. یک رویارویی دیرینه و تاریخی. «وقتی علی بن عباس را بعنوان حکم تعیین کرد». اشعث که خود اهل یمن بود گفت: والله نمی‌گذاریم که در این امر نیز دو نفر از قبيله مضر حاکم باشند.» (نصرین مزاحم، ۱۴۱۰: ۵۰۰)

وقتی با اصرار جناح اشعث مردی از یمن (ابوموسی) انتخاب شد و علی هم مجبور بر پذیرش انتخاب و نظر آنان شد ابن‌عباس گفت: «ای ابوموسی، مردم تو را به خاطر فضیلتی که در توست انتخاب نکردند، زیرا مانند تو میان مهاجر و انصار بسیارند بلکه می‌خواستند یک یمنی را انتخاب کنند.»<sup>۱۲</sup> (مجلسی، ۱۳۶۲: ۵۹)

پس از انتخاب حکمین (داوران شام و عراق) غائله‌ی دیگری را جماعت قشری‌نگر رقم زدند و آن غوغا این بود که چرا حکمیت را بپذیرفتی و چرا و بر چه اساسی داوران باید داوری کنند؟ «در جنگ صفین، پس از آنکه علی (ع) به ناچار به حکمیت و داوری ابوموسی و عمر و عاص رضایت داد و سند تحکیم امضاء شد علم مخالفت برداشتند و گفتند ما رضایت نمی‌دهیم که در دین خدا افراد و اشخاص حکمیت کنند. حکومت از آن خداست. و لاحکم‌الاله شد.»<sup>۱۳</sup> (نصرین مزاحم، ۱۴۱۰: ۵۱۲)

مسأله‌ی انشعاب و انشقاق از همین‌جا آغاز شد. تصور آنها این بود که پذیرش حکمیت یک اشتباه بوده و این اشتباه را یک وجه شرعی و دینی دادند و آن را معصیت و گناه کبیره دانستند. در واقع آنان بر این باور بودند که پذیرش داوری و حکمیت یعنی این‌که ما اشخاص و افراد را در دین خدا حاکم و داور قرار داده‌ایم و این یعنی یک ذنب لایغفر و گناهی بسی بزرگ و نابخشودنی که باید زود از آن استغفار کرد چراکه (حکم و داوری تنها از آن خداست).<sup>۱۴</sup>

«شورشیان می‌گفتند در دین خدا نباید کسی را داور قرارداد. قبول حکمیت کفر است. طبقه‌ی قرآء بیشتر این سخن را می‌گفتند. هم آنها که ابوموسی را به دلیل صوت خوش و معلم قرآن بودن به او رأی دادند تا حکم باشد. آنها قبول حکمیت را مساوی با کفر قلمداد کردند و گفتند که قبول حکمیت گناه کبیره است. ما از آن توبه کردیم. علی هم باید توبه کند. (المبرد، ۱۴۰۷: ۱۱۷)

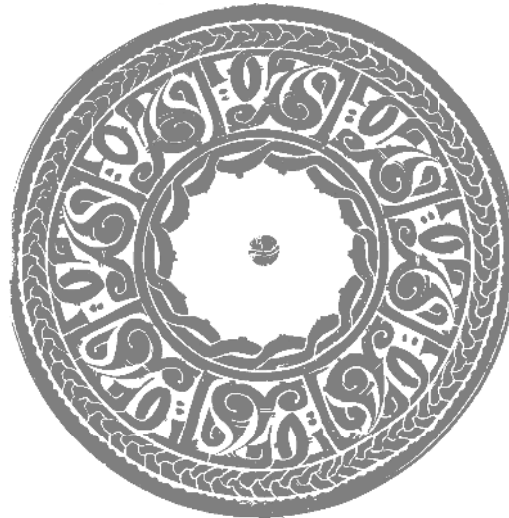
این نگرش  
در زمان  
حضرت علی (ع)  
یعنی در دهه‌ی چهارم  
قرن اول هجری  
بوجود آمد  
و تا نیمه‌ی دوم  
سده‌ی دوم هجری  
یکی از نام‌های  
پرمهابت بود  
که بسیاری از امراء و  
کارگزاران  
خلافت اسلامی را  
تهدید کرد  
و منشأ منازعات  
و نبردهای خونین  
بسیار شد



این چرخش‌ها و اظهارنظرهای متعارض را عده‌ای نشانه‌ی ملعبه شدن این سبکسران توسط کارگزاران قدرت و عناصر فرصت طلب می‌دانند. «شعث با معاویه ارتباط مخفیانه داشت و معاویه قبل از جریان قرآن به نیزه کردن، اشعت را به خود جلب کرده بود.» (یعقوبی، ۱۳۹: ۱۷۸)

اگرچه عده‌ای از هواداران خوارج در پی حل این تعارض و سردرگمی برآمده‌اند و گفته‌اند که پذیرش حکمیت ناشی از خواست و اصرار قرآء بوده است و نفی حکمیت و آن را کفر و شرک تلقی کردن به عده‌ای دیگر یعنی بدویان منسوب است. (ولهازن، ۱۳۷۵: ۱۵)

آنچه که این جماعت ناتوان از فهم آن بودند این بود که آیات مورد استناد و استشهاد آنان داوری و حکم دادن را ممنوع نمی‌کرد بلکه عدم تمکین در برابر حکم خدا و یا خلاف ما انزل الله حکم کردن را



نفی می‌کرد. (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون.) در قرآن بارها از مشروعیت داوری و وجاهت حکم دادن و داور قراردادن برای رتق و فتق امور و گره‌گشایی از مشکلات سخن به میان آمده است. برای نمونه در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۵ از مشروعیت تعیین داور برای رفع اختلافات میان زن و شوهر سخن گفته شده است. (و اگر از جدایی زن و شوهر بیم دارید، از هر دو طرف داوری برگمارید.)<sup>۱۵</sup>

حضرت علی بارها به مشروعیت امر داوری و حکم اشاره می‌کرد و خود در محاجه و گفت‌وگوی با عبدالله بن کواء یکی از سران خوارج در حروراء به همین آیه (سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۵) استدلال کرد و ابن کواء و چند نفر همراه او مجاب شدند و به سپاه علی پیوستند. ابن عباس فرستاده‌ی علی در گفت‌وگوهای با خوارج بارها به آیات قرآن استناد می‌کرد تا مشروعیت

پذیرش حکمین و قبول داوری را ثابت کند و آن را گناه کبیره و معصیت بزرگ محسوب نکنند. از جمله آیات مورد استناد ابن عباس آیه‌ی ۹۵ سوره‌ی مائده بود. (و هر کس آن صید را (در حال احرام) دانسته کشت، مثل آن صید را از نعمت‌هایی که دارد، بدهد و به همانند بودن دو عادل مؤمن حکم کنند.)<sup>۱۶</sup>

ابن عباس می‌گفت چگونه پذیرش حکمین کفر است در حالی که در مورد شکار کردن در حالت احرام گوید باید کفاره‌ای داد معادل آن (چهارپا) و معادل بودن را ذوالعدل حکم بدهد. «خود خوارج در این مسأله داوری کردند (آن را کفر قلمداد کردند) و این خود نوعی حکمیت و دخالت اشخاص در حکم خداست.»<sup>۱۷</sup> (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۶)

### ویژگی‌های اعتقادی

خوارج و مختصات مرامی و نشانه‌های فکری آنان به یک برهه‌ی زمانی اختصاص نیافت و در گذر زمان جوامع مختلف بخصوص حوزه‌های فکر و اندیشه با این پدیده مواجه بوده‌اند. این موضوع که تنها یک برداشت و یک قرائت آن هم تنها برداشت و قرائت ما صحیح است و بقیه بر باطلند و از حقیقت هیچ بهره‌ای نبرده‌اند تنها به سده‌های اول و دوم هجری یعنی زمان ظهور و حضور خوارج تعلق ندارد و در درازای تاریخ این نگرش با اهل تحقیق و تفکر، تعاند و تهاجم بسیار نموده است. شاید از همین روی بود که در پایان غائله‌ی اهل حروراء و نهروان وقتی یکی از اصحاب به امام علی گفت: بشارت باد که همه‌ی خوارج کشته شدند و هیچ نمانندند، علی با تیزبینی و دوراندیشی گفت: به خدای قسم نه چنین است. آنان نطفه‌هایی در پشت مردان و رحم زنان خواهند بود.<sup>۱۸</sup> به قول شهید مطهری: «خوارج هرچند منقرض شده، اما روحا نمرده است. روح خارجی‌گری در بسیاری از ما حلول کرده است.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۲۱)

مختصات و ویژگی‌ها را از همان مسأله‌ی معصیت نابخشودنی و گناه کبیره که آنها را از صف همراهی با علی جدا کرد و موجب نزاع و تقابل همواره شد پی می‌گیریم. این که آیا آئین اسلامی و دیانت و شریعت تنها یک اعتقاد و باور است یا عمل نیز در آن مدخلیت و تأثیر دارد مجادلات و گفت‌وگوهای بسیاری بر آن رفته است. مرتکب معصیت و گناه کبیره چه حکمی دارد؟ برای حکم آن نحلها و مشرب‌های فکری گوناگون هر کدام در مقام استدلال و احتجاج برآمده‌اند. عده بسیاری از اهل تسنن و تشیع بر این اعتقاد هستند که آن کس که کبیره انجام داد معصیت کرده است و فاسق است،

## خوارج

به دلیل فهمی جدید

و غیر متعارف

از امامت که آن را

منحصر در ریاست

و امامت قریش

نمی دانست،

از بسیاری از

فرقه‌ها و گرایش‌ها

خود را متمایز می ساخت و

آوازه‌ی آنها

در گستره‌ی

گسترده‌ی دولت اسلامی

به سرعت

انتشار یافت

بر آن می‌تازد: ای جماعت متصلب که دچار جمود و سبک‌سری هستید، نمی‌توانید اسلحه به دست بگیرید و به تهدید و ارباب، در هر کجایی، درست یا نادرست، خطاکار یا بی‌گناه، همه را با یک نگاه برانید.<sup>۲۱</sup>

تکفیر و متهم کردن تنها علی و به قول خودشان مرتکبان کبیره را شامل نمی‌شد. خوارج غیر از علی، عثمان، معاویه، اصحاب جمل، اصحاب تحکیم (آنانکه حکم به حکمیت و داوری دادند مگر آنهایی که از این کار توبه و استغفار کردند) همه را تکفیر می‌کردند. خوارج حتی کسانی را که حکم خوارج مبنی بر تکفیر و تکذیب را مشروع نمی‌دانستند با حربیه‌ی تکفیر می‌راندند. «عبدالله بن خباب را که پدرش صحابی بزرگ رسول خدا بود به جرم این‌که گفته بود علی بن ابی‌طالب به دین خدا از شما آگاه‌تر است به قتل رساندند.» (ابن اعثم، بی‌تا: ۱۹۸) «در راه نهروان،



خوارج به دو نفر مسلمان و نصرانی برخورد کردند. مسلمان را کشتند چون با عقیده‌ی آنان مخالف بود ولی نصرانی را احترام می‌کنند و به او می‌گویند شرایط ذمه را رعایت کند.» (ابن‌عبدربه، ۱۳۷۲: ۲۳۴)

مسأله‌ی امامت و حکومت از دیگر مسایلی است که خوارج را از دیگر فرقه‌ها بسیار متمایز ساخته‌است. بعضی نظریه‌ی خوارج در مورد امامت و رهبری را بعنوان یک نظریه‌ی انقلابی و حتی دمکراتیک تلقی کرده‌اند و بعضی آن را یک نوع آنارشسیسم اسلامی خطاب کرده‌اند. آنچه مسلم است خوارج در مقوله‌ی امامت و رهبری دارای وحدت رویه و نظریه نبوده‌اند و در مقاطع مختلفی نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند. در ابتدا آنها معتقد بودند مردم به امامت و حکومت احتیاج ندارند و این دیدگاه در واقع نوعی

ولی از جرگه‌ی مسلمانی خارج نیست. گروهی مرجئه نام معتقدند: با وجود ایمان قلبی، گناه ضرری بر ایمان شخص نمی‌زند و کار او را باید به خدا وانهاد. گروهی دیگر در حکم آن مانده‌اند و مرتبه‌ای میان کفر و ایمان معتقدند. (منزلة بین المنزلتین) از همه سختگیرانه‌تر حکم خوارج است. مرتکب معصیت کبیره کافر است و ایمان در قلب او و خواندن نماز نمی‌تواند مانع این کفر باشد. توبه اگر نکند تکلیف او معلوم است. کافر است و جان و مال او هدر. این برداشت بر این اساس که فقط دریافت آنها مشروع است و مقبول و تنها قرائت آنان و جاهت دارد. بقیه‌ی اهالی قبله و مسلمانان، دین و اعتقادی سلیم و سلامت ندارند و جایگاه آنها جحیم است و حق آنها تنها تکفیر و تکذیب. در نظر خوارج میان کفر و ایمان واسطه‌ای نیست و عمل هم جزو ایمان است، لذا گناه ایمان را زائل می‌سازد و شخص گنهکار کافر می‌شود. «ایمان مرکب از اعتقاد و عمل است تنها عقیده‌ی قلبی نیست. عمل به اوامر و ترک نواهی جزو ایمان است.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۱۹)

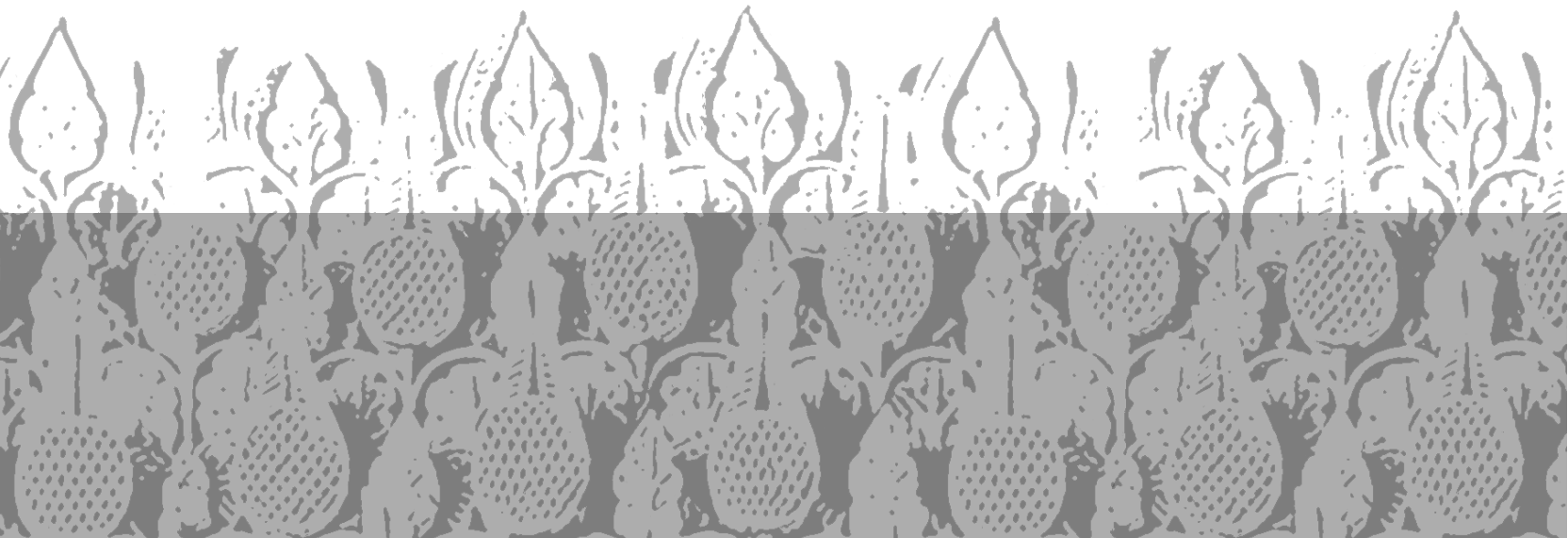
«بسیاری از نویسندگان معتقدند که اعتقاد به کفر صاحبان کبیره عقیده‌ی مشترک همه‌ی گروه‌های خوارج است.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۵)

حضرت علی در نهج البلاغه در پاره‌ای از گفته‌ها و نامه‌ها این دیدگاه خوارج را نیز مورد بررسی و نقادی قرار داده است. در نظر او عمل خلاف و ارتکاب معصیت کبیره فرد را از جرگه‌ی دین و اسلام خارج نمی‌کند و نمی‌توان او و بقیه را نیز تکفیر و تکذیب کرد. (اگر در این پندار و برداشت خود اصرار دارید که من خطا کرده و گناهکارم چرا به گمراهی من، همه امت محمد را گمراه می‌دانید و به خطای من آنها را مورد مؤاخذه قرار می‌دهید؟)<sup>۱۹</sup> در همین خطبه باز در مقام استدلال و احتجاج به سنت پیامبر اشاره می‌شود که پیامبر بر متخلفان حد جاری می‌کرد ولی آنها را از حقوق اجتماعی محروم نمی‌کرد و دودمان آنها را بر باد نمی‌داد. (... زناکار بدون همسر را حد می‌زد ولی سهم آنان را از غنائم می‌داد و آنها با زنان مسلمان ازدواج می‌کردند. بنابراین پیامبر آنها را به سبب گناه کیفر می‌داد و حق خدا درباره‌ی آنها را اجرا می‌کرد، اما در عین حال سهم آنان را از اسلام منع نمی‌کرد و نام‌های آنها را از دفتر مسلمانان خارج نمی‌کرد).<sup>۲۰</sup>

## تهدید و تکفیر همه

یکی از ویژگی‌های مهم خوارج یا سبک‌سری دینی، تنها تلقی خود را درست دیدن و تهدید و تفسیق دیگران است. همین ویژگی است که علی بی‌محبا





**این موضوع که  
تنها یک برداشت و  
یک قرائت آن هم  
تنها برداشت و قرائت  
ما صحیح است  
و بقیه بر باطلند و  
از حقیقت  
هیچ بهره‌ای نبرده‌اند  
تنها به سده‌های اول  
و دوم هجری یعنی  
زمان ظهور و حضور  
خوارج تعلق ندارد و در  
درازی تاریخ  
این نگرش با اهل  
تحقیق و تفکر،  
تعاند و تهاجم  
بسیار نموده است**

آنارشسیسم و بی‌حکومتی است. علی (ع) بعنوان یک متفکر و نظریه‌پرداز معاصر آنان، این نظریه‌ی خوارج را مورد بررسی و نقادی قرار داده‌است. وقتی خوارج شعار لاحکم‌اللاّله را سر داده‌بودند علی گفت: حرف درستی که از آن نادرست استنباط می‌شود. آنها می‌گویند حکومتی نباید باشد چراکه نامشروع است و این درحالی است که جامعه‌ی بشری برای دوام و بقاء نیازمند به حکومت است.<sup>۲۲</sup> «خوارج در ابتدا امر امامت را نفی می‌کردند ولی بزودی فهمیدند که در مواقع ضروری وجود امام و امیر لازم است (ابن ابی‌حدید، ۱۴۰۴: ۳۰۸). در کتاب‌های تاریخی و فرهنگ‌های ملل و نحل و فرقه‌های اسلامی نیز به آنها نسبت نفی امامت و حکومت داده شده‌است. «لااقل دربارهی فرقه‌ی نجدات که گروهی از خوارج بودند این امر مسلم گرفته شده‌است.» (مسعودی، بی‌تا: ۲۳۴) «مضمون خطبه‌ی نفی حکومت خوارج در کتاب‌های حدیثی و تاریخی و حتی در کتاب‌های ملل و نحل از حضرت علی نقل شده‌است.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۷) خوارج بعداً از این نظریه‌ی خود یعنی نفی حکومت و عدم نیاز به امامت و امارت اعراض کردند و خود با عده‌ای از سران خود به عنوان امام بیعت کردند. «خوارج بزودی فهمیدند بدون امام و رهبر نمی‌توانند پیش روند لذا در حروراء، عبدالله بن وهب راسبی را به امیری خود برگزیدند و با او بیعت کردند.» (ابن اثیر، ۱۳۹۸: ۳۳۶) خوارج بر خلاف شیعیان که امامت را منصوب و منصوص و از طرف خدا می‌دانند و بر خلاف اهل سنت که امامت را از آن قریش می‌دانند.<sup>۲۳</sup> این نظریات را باطل و مردود می‌دانستند. «امام خارجیان باید بر اساس شایستگی مذهبی و صلاحیت برگزیده شود نه هیچ‌گونه امتیاز خونی یا نسبی. پیروی از فرامین امام تا هنگامی که او از تکلیفی دینی خود

منحرف نمی‌شد وظیفه‌ی بی‌چون و چرای مذهبی بود.» (مادلونگ، ۱۳۷۳: ۹۵) «خوارج شرط قریشی بودن امام را لازم نمی‌دانستند در حالی که این شرط را شیعه و سنی معتبر می‌دانند.» (اموریدی، ۱۴۰۶: ۶) «خوارج جایز می‌دانند که در دنیا اصلاً امامی نباشد و اگر بوجود او احتیاجی شد یک نفر تعیین می‌شود. خواه عبد باشد خواه حرّ، خواه نبطی باشد یا قریشی.» (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۶) لزوم کنترل و نظارت بر امام که آیا به تعهدات و وظائف خود عمل می‌کند یا خیر و این‌که اگر امام بر وظایف عمل نکرد می‌توان بر او شورش کرد یکی دیگر از نظریات خاصّ خوارج است. شاید همین نظریه موجب انشعاب‌ها و جناح‌بندی‌های متعدّد و متنوّع در جریان خوارج باشد. این نگاه خاص نسبت به امامت و رهبری که خوارج را از دیگر فرقه‌ها بسیار متمایز ساخته‌است عده‌ای را بر آن داشته‌است که خوارج را گروهی انقلابی با شاخصه‌های امروزی تلقی کنند. ولهاوزن صاحب کتاب (الشیعه و الخوارج) این رویکرد نسبت به مسأله‌ی امامت را ناشی از التزام خوارج به تقوی و خالی بودن آنان از تعصبات عربی و داشتن معتقداتی صاف و ناب دانسته‌است. در نظر آنها این امر یعنی خالی بودن از تعصبات قومی و عربی، باعث انتشار تفکرات خارجی‌گری در میان موالی و غیر اعراب شده‌است.<sup>۲۴</sup> اگرچه شعارهای عدالت‌خواهانه و نظریه‌ی مساوات‌طلبی خوارج موجب نشر افکار آنان در اقصی نقاط دولت اسلامی شد و جماعت معتقد و انقلابی خوارج تا چندین دهه دولت‌های اموی و عباسی را تهدید کردند و قیام‌های توده‌وار را موجب شدند ولی با امعان نظر در رویدادهای تاریخی نظریه‌ی خاصّ خوارج در امامت و زعامت یعنی نفی صفت قریشی بودن را می‌توان ناشی از منازعه‌ی دیرینه‌ی رویارویی اعراب شمالی و جنوبی دانست. مخاصمه‌ی



**مبارزه و ستیز با  
حکام و عوامل قدرت،  
عدالت خواهی و  
ساده زیستی از دیگر  
ویژگی های خوارج بود که  
آنها را بخصوص  
برای لایه های پایین  
اجتماع و گروه ها  
و اقوامی که مورد تبعیض  
و اجحاف اعراب  
و امویان بودند  
قابل احترام و  
اقتدا کرده بود**

اقتدا کردند و نماز خواندند.)<sup>۲۸</sup> (طبری، ۱۴۰۹: ۶۱۰) مبارزه و ستیز با حکام و عوامل قدرت، عدالت خواهی و ساده زیستی از دیگر ویژگی های خوارج بود که آنها را بخصوص برای لایه های پایین اجتماع و گروه ها و اقوامی که مورد تبعیض و اجحاف اعراب و امویان بودند قابل احترام و اقتدا کرده بود. ابن عبدربه می گوید: در میان فرقه ها هیچ گروهی از خوارج معتقدتر و کوشاتر و آماده تر برای مرگ و از خودگذشتگی وجود ندارد.<sup>۲۹</sup> «اعتقادات برابری خواهانه ی اسلامی خوارج بزودی موالی ناتازی را به میان آنها جلب کرد. یک سال بعد از صفین گروهی بودند مرکب از ۲۰۰ تا ۴۰۰ خارجی اهل کوفه و مردی عرب بنام ابو مریم از بنی تمیم که تقریباً همه از موالی بودند.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۶) خوارج بسیار عابد و زاهد و اهل رکوع و سجود هستند. عبدالله بن عباس که چندین بار در نهروان با خوارج گفت و گو و محاجه کرد، آنها را چنین توصیف می کند: (پیشانی آنها از کثرت سجود زخم شده است و دستان آنها به سان زانوان شتران پینه دارد. آنان لباسی ژنده و مندرس برتن دارند ولی بسیار مصمم و باراده هستند).<sup>۳۰</sup> (ابن عبدربه، ۱۳۷۲: ۳۸۹) به تعبیر شهید مطهری: همه کسری های خود را می خواستند با فشار آوردن بر رکوع ها و سجودهای طولانی جبران کنند. (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۲)

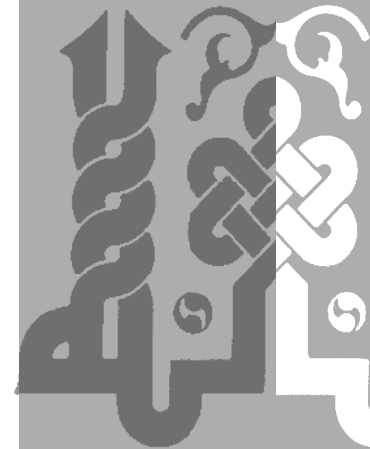
### ابزار قدرت دیگران شدن

عدم توجه به حقیقت دین و مفاهیم، موجب آن شده بود که ناخواسته دستاویز قدرت طلبان و ابزار جاه طلبان باشند. علی درباره ی این ویژگی می گوید: (ای تیره بخت مردمان که تیره های شیطان شده اید او توسط شما مردمان را در حیرت و گمراهی می افکند).<sup>۳۱</sup> «خطر جهالت این گونه افراد و جمعیت ها بیشتر از این

بنی تمیم یعنی اعراب جنوبی که اکثریت رهبران خوارج از آن طایفه بودند با مضرهای یعنی اعراب شمالی که قریشی ها از آن قبیله بودند یک منازعه ی مدت دار بود. افرادی مانند حرقوص بن زهیر (ذوالخویصره) عروه بن ادیه، مرداس بن ادیه که خوارج بعدی آنها را پیشگامان راستین و سلف صالح می دانستند همه از بنی تمیم بودند. بعضی از مفسران، این آیه از سوره ی حجرات را در وصف حال و تعامل عده ای از بنی تمیم با پیامبر می دانند. (بسیاری از کسانی که از ورای حجره ها با بانگ تو را می خوانند، از درایت بی بهره اند).<sup>۲۵</sup> «عده ای از بنی تمیم وارد شدند و از پشت حجره ها فریاد کردند: محمد بیرون بیا. آمده ایم با تو مفاخره (برتری جویی) کنیم.»<sup>۲۶</sup> با تو می خواهیم مفاخره کنیم و برتری های قبیله ای خود را برای تو ثابت کنیم. آنگاه با مال و ثروت و کثرت جمعیت خود، فخر فروشی کردند. (طبرسی: ۱۹۵) داستان اعتراض بر تقسیم غنایم پیامبر در غزه ی حنین که توسط فردی از بنی تمیم رخ داد نیز ناشی از همان امر دانسته شده است.<sup>۲۷</sup> «شاید علت اینکه خوارج قریشی بودن را در امام شرط نمی دانند همین باشد. (ضدیت و تعصب علیه قریش) آنها از قبیله ی ربیع بودند که با مضر بسیار مخالف بود. (نحار: ۵۴) به این واقعه ی تاریخی توجه کنید: ابو حمزه خارجی در سال ۱۳۰ به مدینه حمله کرد و مردم مدینه را شکست داد. این واقعه در تاریخ با نام (واقعه ی قدید) معروف است. اسیران را می آوردند و هر کس از قریش بود می کشت و هر کس از انصار بود آنها را رها می کرد. (ابن ابی حدید، ۱۴۰۴: ۱۱۳) «وقتی ضحاک بن قیس شیبانی خارجی مدتی بر عراق حکومت یافت. عبدالله بن عمر و سلیمان بن هشام ناچار با او بیعت کردند. یکی از شاعران خارجی با مباحثات گفت: (آیا ظهور و برتری دین خدا را ندیدی؟ آنگاه که قریش به امامت بکربن وائل



**خوارج به عنوان یک تفکر، یک مشی و یک روش در نهروان نهایت نیافت. آنها در دهه‌های بعد بخصوص در دوران امویان بعنوان یک جریان عصیانگر و شورشی بارها موقعیت امرا و حکام را به خطر انداخته بودند**



ناحیه است که ابزار و آلت دست زیرک‌ها قرار می‌گیرند و سر راه مصالح عالی‌ه‌ی اسلامی واقع می‌شوند. همیشه منافقان بی‌دین، مقدّسان احمق را علیه مصالح اسلامی برمی‌انگیزانند. اینها شمشیر می‌گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۴)

سبک‌سری و بی‌بهره بودن از خردگرایی آنها را سخت بدبین و سخت‌گیر کرده بود. (شما جماعتی سفیه و کم‌عقل و نابردبار هستید. ای بی‌ریشه‌ها، من به بدی شما را نکشانده‌ام.)<sup>۳۲</sup> «... وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشکه مقدّس، یک‌دنده، جاهل بی‌خبر، پا را به یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند. چه قدرتی می‌تواند در مقابل این مارهای افسون‌ناپذیر مقاومت کند.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۳۹)

از دیگر ویژگی‌ها و خصلت‌های جماعت سبک‌سران دینی که حضرت علی در نهج‌البلاغه برشمرده است: خشونت‌طلب، فاقد احساسات لطیف محروم از اندیشه‌های متعالی، مردمانی دون و برده.<sup>۳۳</sup> اوباش، کسانی که از این سو و آن سو جمع شده‌اند. از خود سخنی ندارند و حرف‌های دیگران را غرغر می‌کنند. اصلتی ندارند و مانند پیشگامان راستین نیستند.<sup>۳۴</sup>

(باید آنها را آموزش داد. مطالب صحیح را به آنها تفهیم کرد و آداب سخن گفتن و گفتمان را یاد داد.)<sup>۳۵</sup> (دارای بلوغ فکری نیستند. نیاز به قیّم دارند و باید دستشان را گرفت و مانع آنها شد.)<sup>۳۶</sup> «اوباش که از هر گوشه‌ای جمع شده‌اند و از هر ناحیه‌ای آورده شده‌اند. اینها باید اول آموزش و تعلیمات ببینند. آداب اسلامی به آنها تعلیم شود. در فرهنگ اسلامی خبره شوند. باید بر آنها قیّم حکومت کند و مچ دستشان گرفته شود و آزاد نباشند تا درباره‌ی اسلام اظهار نظر کنند. اینها نه از مهاجرین هستند و نه از انصار.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۳)

### تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی به عنوان یک مرام

«از حضرت باقر (ع) نقل شده که خوارج بر خود سخت گرفتند و دچار تنگ‌نظری شدند چرا که عرصه‌ی دین عریض‌تر از عرصه‌ی آنان است.»<sup>۳۷</sup> «اسلام و مسلمانی را در چهار دیواری اندیشه‌های محدود خود محصور کرده بودند. مانند همه‌ی کوتاه‌نظران دیگر مدّعی بودند که همه بد می‌فهمند و یا اصلاً نمی‌فهمند و همگان راه خطا می‌روند و همه جهنمی هستند. این کوتاه‌نظران اولین کاری که می‌کنند تنگ‌نظری خود را به صورت یک عقیده‌ی دینی در می‌آورند. رحمت خدا را محدود می‌کنند و خداوند را بر کرسی غضب

می‌نشانند.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۴۶)

فقط خود را دیدن و خود را رستگار دانستن. «تنگ‌نظری مذهبی از خصیصه‌های خوارج است اما امروز آن را باز در جامعه‌ی اسلامی می‌بینیم. بعضی از خشک‌مغزان را می‌بینیم که جز خود و عده‌ای بسیار محدود مانند خود همه‌ی مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایره‌ی مسلمانی را بسیار محدود خیال می‌کنند. چون تنگ‌نظر بودند و زود تکفیر و تفسیق می‌کردند.» (همان: ۱۴۸)

### تفسیر قرآن با بی‌سوادی

«به‌دلیل نادانی و بی‌سوادی آیات قرآن را غلط تفسیر می‌کردند. (ان الحکم الا الله یقصر الحق و هو خیر الفاصلین...) مرادشان این بود که حکومت و حاکمیت و رهبری نیز چون قانون‌گذاری حق خداست و غیر از خدا کسی حق ندارد که به هیچ وجه حکم یا حاکم میان مردم باشد. همچنانکه حق جعل قانون را ندارد.» (همان: ۱۴۹)

### در قلمرو ظاهر ماندن یعنی تصادم با تمدن و دور ماندن از دانش جدید

«اسلام هرگز به شکل و صورت و ظاهر زندگی نپرداخته‌است. اسلام هدف‌ها و معانی و ارائه‌ی طریقه‌ی رسیدن به آن هدف‌ها را در قلمرو خود گرفته



علی (ع) به خوارج نیز

همانند سایر افراد

نگریست

آنان را زندانی نکرد

شلاق نزد

و حتی سهمیه‌ی

آنان را نیز

از بیت المال

قطع نکرد

مسری (هاری) آنها مهابت یافته بود.<sup>۳۸</sup> «ظاهر مقدّس و تقوای ظاهری یک جو تاریک و مبهم و یک فضای پر از شک و دودلی به وجود آورده بود. حالت دیگر وضعیت این خشکه‌مقدسان بود که به (کلب) هاری تشبیه شده است. من بودم که فهمیدم اگر اینها پا بگیرند همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تحجّر خواهند کشانید که کمراسلام خم بشود.» (همان، ۱۳۹)

### تعامل با خوارج و مخالفان

یکی از نکات مهم در شیوه‌ی حکمرانی و اداره‌ی امور کشور نحوه‌ی تعامل زمامداران با مخالفان و منتقدان است. حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی را با ملاک نحوه‌ی تعامل و شیوه‌ی تقابل با عناصر ناراضی می‌توان تقسیم‌بندی کرد. ایجاد بستر و اعطای فرصت در بیان آزاد و اعتراض، و به زبان دیگر امکان نافرمانی‌های مدنی از شاخصه‌های شهروندی دموکراتیک است. امروز اصل اساسی تسامح سیاسی (political toleranc) یکی از ساز و کارهای مهم اداره‌ی جوامع تلقی شده است. حضرت علی بعنوان رئیس نظام اسلامی در سده‌ی هفتم میلادی یا دهه‌ی سوم هجری بدین اصل اهتمام جدی می‌ورزید. اعتراض خوارج، شعارهای آنان علیه حکومت و اتهام آنان به حکومت و حتی محکوم کردن رئیس دولت (علی) بعنوان مرتکب معاصی و کافر شمردن او موجب آن نمی‌شد که آنها سرکوب شوند و با اقدامات قهرآمیز و سرکوب‌گرایانه مواجه شوند. بحث و گفت‌وگو، استدلال، احتجاج و اقامه‌ی برهان و حتی نصیحت و خیراندیشی از شیوه‌های تعامل حکومت (علی) با مخالفان است که بارها و بارها به کار رفته است. این تسامح و تعامل و خویشتن‌داری حکومت موجب شد که عده‌ی زیادی از معاندان و مخالفان به صف موافقان و همراهان بپیوندند. طبری در مورد تعامل علی با مخالفان نقل می‌کند: «با سعه‌ی صدر، مخالفت‌ها و حتی توهین آنان را تحمل می‌کرد. علی (ع) می‌فرمود: شما را بر ما سه حق است. مادامی که با ما مصاحبت می‌کنید رعایت خواهیم کرد. یکی آنکه شما را از مسجد منع نمی‌کنیم، سوم تا وقتی که شروع به جنگ نکرده‌اید با شما نمی‌جنگیم.» علی به خوارج نیز همانند سایر افراد نگریست. آنان را زندانی نکرد. شلاق نزد و حتی سهمیه‌ی آنان را نیز از بیت المال قطع نکرد.» (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۲۶)

«روزی حضرت علی مشغول سخنرانی در مسجد بود، فردی سؤال کرد و حضرت بالبدیهه جواب

و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هرگونه تصادمی با توسعه‌ی تمدن و فرهنگ پرهیز کرده‌است.» (همان: ۱۵۲)

### قدسی بودن قالب‌ها

«در اسلام یک وسیله‌ی مادی و یک شکل ظاهری نمی‌توان یافت که جنبه‌ی تقدّس داشته باشد. اسلام کلیات را به دست داده. این کلیات مظاهر گوناگونی دارد و تغییر مظاهر حقیقت را تغییر نمی‌دهد.» (همان: ۱۵۲)

### مرض مسری خشکه‌مقدسی

در تعبیری از علی (ع) در نهج‌البلاغه جریان سبک‌سری مذهبی و سخت‌گیری ظاهری و جمود به منزله‌ی یک بیماری مسری تعبیر شده است که بسان هاری و به صورت یک اپیدمی می‌تواند سرایت کند. به نظر علی (ع) این امر یک فتنه است که تنها عالمان راستین که به مصالح جامعه می‌اندیشند و اسیر فرصت‌طلبی و عوام‌فریبی نیستند با این پدیده‌ی شوم مقابله می‌کنند و از ظاهر غلط انداز مقدّس مآبی آنان بیمی به خود راه نمی‌دهند. حضرت علی می‌گوید: (من چشم فتنه را کور کردم و کسی جرأت چنین کاری را نداشت بعد از آنکه شبهه‌ی آنان همچون موج‌های مظلّم و سیاه همه چیز را دهشتناک کرده بود و مرض







### فرقه‌ی ازارقه

یکی از معروف‌ترین و خشن‌ترین گروه‌های خوارج است. ازارقه، طرفداران نافع بن ازرع هستند. نافع از بزرگان خوارج است که به همراه جمعی از خوارج در شورش عبدالله بن زبیر شرکت داشتند، ولی پس از مدتی از ابن زبیر کناره‌گیری کردند و به بصره رفتند. نافع پس از مدتی به همراه عده‌ای از طرفداران خود به اهواز رفت و توانست اهواز و شهرهای کرمان و فارس را تصرف کند. بسیاری از بزرگان خوارج که بعدها خود در رأس فرقه‌های خوارج به‌عنوان امام و رهبر قرار گرفتند در حلقه‌ی همراهان نافع بودند. عطیه بن أسود، عبیدالله بن ماحوذ، عمرو بن عبید عنبری، قطری بن فجائه، عبدربه کبیر، با یک سپاه سی هزار نفری همراه نافع بن ازرع بودند. نافع بن ازرع معتقد بود کسانی از خوارج که به سپاه او نمی‌پیوندند جزو قاعدین هستند و کافرند. نافع درباره‌ی مخالفان خود چنان سخت‌گیر بود که حتی معتقد بود اطفال مخالفان را هم باید کشت و برای این دیدگاه خود به آیات قرآنی از جمله آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی نوح استشهد می‌کرد.<sup>۴۸،۴۹</sup> (اصفهانی، ۱۳۹۲ ج ۶: ۱۳۴)

«فرقه‌ی ازارقه معتقد بودند که اطفال مشرکان نیز در جهنم خواهند بود و نیز می‌گفتند که هرکس در دار الکفر اقامت کند کافر است و باید از آنجا خارج شود. (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۶۲)

«نافع بن ازرع صرف هجرت به طرف او و الحاق به سپاه را دلیل ایمان نمی‌دانست. او خودش امتحان می‌کرد. اسیری را می‌آورد. اگر مهاجر مذکور او را می‌کشت ابن ازرع قبول می‌کرد و گرنه خود مهاجر

یافتند. حروراء روستایی است در بیرون کوفه و گویا دو میل با کوفه فاصله داشته است. (حموی، بی تا: ۲۴۵)  
**ج) شُرّاه:** شراه جمع شاری به معنای فروشنده است. آنها این لقب را بسیار دوست داشتند و از آیه‌ی ۲۰۷ سوره‌ی بقره اخذ کرده بودند. (از مردمان کسانی هستند که جان خود را در جهت رضای خدا می‌فروشند).<sup>۴۵</sup>

**د) خوارج:** شایع‌ترین و معروف‌ترین نام برای نامیدن آنها می‌باشد. از حدیث پیامبر اخذ شده است که می‌گوید: (سیخرج قوم یمرقون من الدین) (جماعتی که از دین بیرون می‌روند). «هرکس بر امام حق خروج کند آن هم امامی که مردم بر او اتفاق نظر دارند خارجی نامیده می‌شود، اعم از اینکه در زمان صحابه بر ائمه‌ی راشدین خروج کرده باشد یا پس از آنها در عهد تابعین و یا هر امامی که در هر زمانی باشد.»<sup>۴۶</sup> (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۴)

**ه) مارقین:** مارق از مرق به معنای رهاشدن و بیرون رفتن و دریدن است. (ابن اثیر، ۱۳۴۶: ۳۲۹) پیامبر در مورد مردی از بنی تمیم گفت: (برای این مرد یارانی است که نماز و روزه شما در برابر عبادت آنها کوچک و حقیر خواهد بود. آنها از دین خارج می‌شوند همانگونه که تیر از کمان خارج می‌شود).<sup>۴۶</sup> (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۳۳: ۳۲۶)

### گروه‌ها و فرقه‌های خوارج در ایران

همانگونه که ذکر شد خوارج به‌عنوان یک تفکر، یک مشی و یک روش در نهروان نهایت نیافت. آنها در دهه‌های بعد بخصوص در دوران امویان به‌عنوان یک جریان عصیانگر و شورش‌بارها موقعیت امرا و حکام را به خطر انداخته بودند. روح مبارزه‌طلبی و عدالت‌خواهی و بخصوص ایده‌ی خاص آنها در امامت و حکومت که برخلاف فریقین تسنن و تشیع بود آنها را دچار انشعابات و انشعاقات بسیار نمود. انشعابات که حتی یکدیگر را تکفیر می‌کردند و خون هم را مباح می‌دانستند. آنها امامت بردگان و حتی فرقه‌ای از آنها امامت زنان را نیز مشروع می‌دانستند. لذا یکی از اختلافات مهم صاحبان سیر و تاریخ فرق، تعداد گروه‌ها و فرقه‌های خوارج است.<sup>۴۷</sup>

عده‌ای عدد فرق خوارج را ۲۵ دانسته‌اند. (ملطی: ۱۷۸) شهرستانی آنها را دارای ۸ فرقه اصلی می‌داند. (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۵) حتی بعضی عدد آنها را به ۳۰ فرقه رسانده‌اند. (اشعری، ۱۳۶۲: ۴۲۴) بغدادی در الفرق بین الفرق آنها را ۲۰ فرقه دانسته است. (بغدادی، ۱۳۴۴: ۲۴)

نافع بن أزرق  
صرف هجرت  
به طرف او  
و الحاق به سپاه را  
دلیل ایمان  
نمی دانست.  
او خودش  
امتحان می کرد،  
اسیری را می آورد.  
اگر مهاجر مذکور  
او را می کشت  
ابن أزرق  
قبول می کرد  
و گرنه  
خود مهاجر را  
به عنوان منافق  
می کشت

را به عنوان منافق می کشت.» (بغدادی، ۱۳۴۴: ۷۳)  
«ازارقه اردوگاه‌های نظامی خود را به اقتباس از نام  
مدینه در زمان محمد (ص) دارالهجره می خواندند. در  
چشم ایشان بقیه‌ی دنیای اسلام دار الکفر و سرزمین  
مشرکین می شود.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۷) «ازرقه  
تحت فرماندهی نافع بن ازرق در سال ۶۴ به اهواز  
درآمدند و از سال ۶۶ در فارس و کرمان تحت رهبری  
زبیر بن ماحوذ (۶۹-۶۴) و قطری بن فجائه (۷۹-۶۹)  
استقرار یافتند. سکه‌هایی به نام قطری به عنوان  
امیرالمؤمنین در چند شهر فارس در سال‌های  
(۷۵-۶۹) زده شد و این نشانگر تسلط مستمر او  
در این ولایت است. (همان: ۹۷) بنابراین نظر صاحب  
اخبار الطوال: خوارج آزرقی زمان یزید شورش کردند  
و سپاه عبیدالله بن زیاد را شکست دادند. ابن زیاد در  
خشم از این شکست هر کس که متهم به خوارج بود  
را دستگیر کرد. خوارج در اهواز کارشان رونق گرفت  
و از هر طرف به سوی آنجا رفتند. سپاه خوارج بارها  
به مناطق اطراف بصره حمله کرد. اهل بصره با ارسال  
نامه از ابن زبیر تقاضای کمک کردند و او مهلب ابن  
ابی صفر که والی خراسان بود را مأمور جنگ با خوارج  
کرد. مهلب با جمع‌آوری سپاه به طرف نهر شوشتر  
برای جنگ رفت. خوارج شکست خوردند و به طرف  
اهواز عقب‌نشینی کردند. مهلب در محلی به نام سلی  
در نزدیکی‌های اهواز با نافع بن ازرق درگیر شد. نافع  
و عده‌ی زیادی در این جنگ کشته شدند و بقیه به  
طرف فارس گریختند. (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۷۰)

پس از نافع بن ازرق عبدالله بن ماحوز به فرماندهی  
خوارج انتخاب شد. سپاه خوارج به فرماندهی ماحوز  
توانست سپاه بصره را به عقب‌نشینی وادار کند و  
دوباره خوارج در منطقه‌ی اهواز قدرت بلامناع شدند.  
آنها بدترین برخوردها را انجام دادند، خانه‌ها را آتش  
می‌زدند و زنان و کودکان را می‌کشتند. ابن ماحوز  
توانست یک سپاه ده هزار نفری و به روایت ابن‌اعثم  
یک سپاه بیست هزار نفری بوجود آورد. سرانجام سپاه  
ابن ماحوز همه شکست خوردند و به سوی کرمان و  
اصفهان گریختند. آنها با پسرعموی ابن ماحوز یعنی  
زبیر بن علی ماحوز بیعت کردند و دوباره به اهواز  
بازگشتند. آنها به ساباط و مداین حمله کردند و  
بسیاری از زنان و مردان را کشتند. با آمدن سپاهی از  
کوفه، نیروهای خوارج عقب‌نشینی کردند و به اصفهان  
رفتند. محاصره‌ی اصفهان هفت ماه طول کشید.  
سرانجام مردم اصفهان در یک اقدام سریع بر سپاه زبیر  
حمله کردند و زبیر بن ماحوز به دست مردم اصفهان  
کشته شد. (طبری، ۱۴۰۹ ج ۳: ۵۱۰)

### قیام قطری بن فجائه

با شکست زبیر بن ماحوز در اصفهان، خوارج با قطری  
بن فجائه در سال ۷۱ بیعت کردند. قطری برای حمله  
به بصره به اهواز رفت ولی دوباره به سوی کرمان  
عقب‌نشینی کرد. کرمان به منزله‌ی پایگاهی برای  
خوارج برای تجدید قوا و آمادگی بود. در نبردی در  
فارس در منطقه‌ی دارابجرد سپاه بصره شکست سختی  
خورد و بسیاری از سران سپاه کشته و یا اسیر شدند.  
نهایتاً عبدالملک مروان، حجاج را به کوفه فرستاده  
او حاکم بصره نیز بود. با آمدن حجاج سپاه مهلب  
تقویت شد. جنگ مهلب با سپاه خوارج (ازارقه) سه  
سال طول کشید. شهرهای فارس و کرمان صحنه‌ی  
جنگ بود. سرانجام خوارج مجبور به عقب‌نشینی شدند  
و عقب‌نشینی از فارس به جیرفت با تخریب و کشتار  
همراه بود. آنها شهر اصطخر را ویران کردند. (المبرد،  
۱۴۰۷، ج ۳: ۱۱۴۸) «جنگ خوارج در جیرفت هیجده  
ماه طول کشید.» (بطروفسکی، ۱۳۶۱: ۶۴) به دلیل  
طولانی شدن جنگ، تشمت و انشعاب‌هایی در سپاه  
خوارج به وجود آمد. عده‌ای به دنبال عبدربه‌ی کبیر،  
عده‌ای به دنبال عبدربه‌ی صغیر و عده‌ای هم همچنان  
به قطری وفادار ماندند. در یک درگیری خونین میان  
خوارج، قطری به سوی طبرستان رفت و بقیه تحت  
فرماندهی عبدربه‌ی کبیر با مهلب جنگیدند و بسیاری  
از آنان کشته شدند. شمار کشته‌های عبدربه‌ی کبیر  
چهار هزار نفر گفته شده است. (ابن‌اعثم، ۱۴۷۰: ۶)  
«قطری توانست در طبرستان اسپهبد فرخان  
فرمانروای طبرستان را شکست دهد.» (یعقوبی، ۱۳۷۹  
:۲۲) «قطری و سپاه او به دام سپاه اعزامی حجاج  
افتادند و با یارانش کشته شد و سرهای آنان را به بصره  
نزد حجاج بردند و بدین‌گونه خوارج آزرقی بکلی نابود  
شدند.» (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۸)

### حمزه‌ی سیستانی

همانگونه که اشاره رفت در ایران به دلیل گرایش  
ایرانیان به عدالت و مساوات، خوارج توانستند طرفدارانی  
برای خود به دست آورند. خوارج در شهرهایی چون  
سیستان، کرمان نفوذ سیاسی و نظامی و حتی فکری  
یافته بودند. آنها حتی دولت‌هایی مستعجل و کوتاه مدت  
هم توانستند به وجود آورند. «در سیستان حمزه قیام  
کرد، چراکه خوارج بیشتر از اهالی سیستان بودند. گویی  
مراد آنها از این قیام دینی، رهانیدن سرزمین خود از  
چنگ عرب‌های غالب بوده و بزرگترین پیشوایان این  
گروه در سیستان، ایرانیان بودند. (صفا، ۱۳۶۷: ۳۵)

حمزة بن آذری یا حمزة بن عبدالله در عهد هارون و مأمون قیام کرد. «حمزه عمال هارون الرشید را شکست داد، لذا خراجی به بغداد فرستاده نشد. خوارج حتی کودکان دبستان را نیز با معلم در مسجد محصور می‌کردند و مسجد بر سر ایشان فرود می‌آوردند و در بعضی جاها نیز خانه‌ها را آتش می‌زدند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۴۵۷) «حمزه از گروه ازرقه بود، زیرا اعتقاد داشت که اطفال مشرکان در جهنم هستند و مخالفان خود را مشرک می‌دانستند و در جنگ خانه‌های آنها را آتش می‌زد و اسیران آنها را می‌کشت. (بغدادی، ۱۳۴۴: ۹۹)

## عطویان

نام خود را از عطیة بن اسود حنفی گرفته بودند. آنها شاخه‌ای از فرقه نجدات (نجدة بن عامر) بودند. نجدة در خلافت ابن زبیر بخش‌های بزرگی از شبه جزیره را اشغال کرد. فرقه‌ی نجدات بخش افراطی عقاید نافع بن ازرق را نفی کرد. آنها خارجیانی را که در جنگ به آنها نمی‌پیوستند منافق می‌خواندند. عطیه و پیروان او که بیشتر از قبلیه‌ی حنفیه بودند در سال ۷۲ از عربستان به کرمان کوچ کردند. سکه‌هایی در کرمان به نام عطیه

پیدا شده که در سال‌های ۷۵-۷۲ می‌باشد. عطیه در سیستان و سند بود و سرانجام در میان سال‌های ۸۲-۷۸ در قندبیل کشته شد. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۹۸)

## عجارد

عبدالکریم بن عجرد در واقع جنبش خارجیان ایران را از نو سازمان‌دهی کرد. بنابر نظر عده‌ای، او از شهر بلخ بوده. حاکم خراسان (خالد قسری) (۱۲۰-۱۰۶) او را به زندان افکند و مدتی بعد مرد. پیروان عجرد بیشتر در ایران فعالیت داشته‌اند. او را به نوعی می‌توان بنیانگذار جنبش خارجی ایران در مفهوم جغرافیایی دانست. (همان: ۱۰۲)

## اطرافیه

رهبر اطرافیه مردی بود از اهالی سیستان به نام غالب بن شاذل. اطرافیه اصحاب فرقه‌ای هستند که بر مذهب حمزه هستند. آنها اصحاب اطراف را در ترک آنچه از شریعت نمی‌دانند معذور می‌دانند.<sup>۵</sup> (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۹۶)

## پی نوشت

۱. کلمه خروج اگر با علی متعدی شود دارای دو معنی است؛ یکی در مقام پیکار و جنگ برآمدن (خرج فلان علی فلان ای برز لقتاله، و دیگری بمعنای ترمذ، سرکشی و عصیان است (خرجت الرعیه علی الملک ای تمرت) المنجد فی اللغه و الاعلام ص ۱۷۲.
۲. نبرد صفین دومین نبردی بود که پس از جنگ چمل در زمان حکومت علی (ع) (۴۰-۳۵) رخ داد. در این نبرد که میان دو سپاه شام و عراق بود، پس از چندین روز درگیری و کشمکش مسلحانه، سپاه علی (ع) در آستانه پیروزی و تصاحب اردوگاه معاویه با خدعه رفع المصاحف (قرآن بر سر نیزه کردن) مواجه شد و همین امر موجب پذیرش حکمیت و بروز غائله سبک سران و قشریون خوارج شد.
۳. غزوه حنین در سال هشتم هجری پس از فتح مکه اتفاق افتاد.
۴. سیخرج قوم یمرقون من الدین.
۵. پس از چنگ حنین که غنائم زیادی نصیب مسلمانان شده بود، پیامبر در تقسیم غنائم بنابر مصلحت‌هایی چون مصلحت تألیف قلوب و برای استحکام پیوندهای تازه مسلمانان، برای عده‌ای سهمی بیشتر قرارداد. در این میان فردی از بنی تمیم به نام حرقوص یا همان ذوالخویصره با بی ادبی بانگ سرداد که (اعدل یا محمد) محمد به عدالت رفتار کن. پیامبر گفت: (ان لم اعدل فمن یعدل؟) (اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل است؟) عده‌ای از اصحاب قصد جان او را داشتند. پیامبر آنها را منع کرد و گفت: او صاحب جماعت و همراهانی خواهد شد که نماز و روزه شما در برابر آنها بسیار خرد و ناچیز خواهد بود. رک به واقدی: مغازی. ج ۲ ص ۹۴۸. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۶. مجلسی: بحارالانوار ج ۳۳ ص ۲۲۱.
۶. لولا حضورالحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذالله علی العلماء.... خطبه‌ی سوم.
۷. (آئی لم اردالناس حتی الناس ارادونی و لم ابایعهم حتی الناس بایعونی) نهج البلاغه. نامه‌ی ۵۴.
۸. (فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخرى و قسط الاخرون) نهج البلاغه. خطبه سوم.
۹. (ستقتلک ففة باغیه).
۱۰. رفع المصاحف.
۱۱. آنان علی را محاصره کرده بودند که فرمان ده تا مالک اشتر سپهسالار لشکر بازگردد و اگر درنگ کنی ترا خواهیم کشت. مالک علیرغم میل خود بدلیل تبعیت از فرمان فرمانده از یک قدمی سر بریده و خیمه گاه معاویه بازگشت و بر سر جماعت بانگ برآورد ولی چاره‌ای نبود، باید حاکمیت را می‌پذیرفتند. رک. نصرین مزاحم. واقعه صفین.
۱۲. منازعه و درگیری شمالی‌ها و جنوبی‌ها، اعراب عدنانی و قحطانی یکی از پر دامنه‌ترین و پر مخاطره‌ترین منازعات قومی در میان ساکنان شبه جزیره عربستان بوده است. این منازعه حتی در دوران ظهور اسلام و حضور شخصیت آسمانی پیامبر به نوعی خود را در



خلوت و جلوت نشان می دهد. سقیفه، حادثه کربلا و بسیاری از دیگر حوادث و منازعات را عده ای ریشه دار در منازعه شمالی و جنوبی می دانند. ر.ک. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. شهیدی. جعفر: پس از پنجاه سال. ۱۳. (حکم از آن خداست.)

۱۴. (ان الحكم الله يقص الحق و هو خير الفاصلين) (فرمان جز خدا را نخواهد بود. او به حق دستور دهد و او بهترین حکمفرمایان است.) انعام ۵۷.

۱۵. (وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من اهله و حكماً من اهلها) نساء ۳۵.

۱۶. (من قتلته منكم متعمداً فيجزأء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم) مائده ۹۵.

۱۷. حضرت علی در نهروان در یک محاجه دیگر با اهالی حرورا به سوالات آنان پاسخ داد. آنها پرسیدند چرا درباره ی حقی که از آن تو بود تن به حکمیت دادی؟ حضرت پاسخ داد: پیامبر هم در ماجرای بنی قریظه سعدین معاذ را حکم قرارداد. ر.ک. طبرسی: احتجاج ص ۱۸۷. ابن اعثم: الفتوح ج ۴ ص ۱۲۲. در نهج البلاغه در فراهایی از خطبه های: ۱۲۵، ۱۷۷، ۲۳۸، و نامه ۷۸ به مسأله مشروعیت پذیرش داوری و حکمیت اشاره شده است.

۱۸. (كلا والله انهم نطف في اصلاب الرجال و قرارات النساء) - نهج البلاغه، خطبه ی ۶۰.

۱۹. (فان ابیتهم الا ان تزعموا انی اخطأت و ضللت فلم تضلون عامة امة محمد صلی الله علیه و آله بضلالی و تأخذونهم بخطئی و تکفرونهم بذنوبی) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۰. (... و جلد الزانی غیرالمحصن ثم قسم علیهما من الفیء و نکاحا المسلمات فأخذهم رسول الله بذنوبهم و اقام حق الله فیهم و لم یمنعهم سهمهم من الاسلام و لم یخرج اسمائهم من بین اهله.) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۱. (... سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البرء و السقم و تخلطون من اذن بمن لم یذنب...) نهج البلاغه - خطبه ی ۱۲۷.

۲۲. (کلمه حق یراد بها الباطل. لکن انهم یقولون لا امره لا ید للناس من امیر بر او فاجر) نهج البلاغه - خطبه ی ۴۰.

۲۳. (ان الائمة من قریش).

۲۴. ر.ک. ولها وزن: الخوارج و الشیعه. مادلونگ: فرقه های اسلامی.

۲۵. (ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثر هم لا یعقلون) حجرات ۵.

۲۶. (اخرج الینا یا محمد جثناک لنفاخرک).

۲۷. ر.ک. طبرسی: مجمع البیان. ج ۵ ص ۶۳. زمخشری: الکشاف ج ۲ ابن الحدید: شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۶۶.

۲۸. (الم تر ان الله اظهر دینه و صلت قریش خلف بکرین وائل).

۲۹. (ولیس فی الافراق کلها اشد بصائر من الخوارج ولا اشد اجتهادا ولا اوطن نفسا علی الموت منهم).

۳۰. (لهم جباه قرحه لطول السجود و اید کتفنا الابل).

۳۱. (ثم انتم شرار الناس و من رمی به الشیطان مرامیه و ضرب به تیهه).

۳۲. (انتم معاشر اخفاء الهام سفهاء الا حلام و لم آت لا ابا لکم بجزا...) نهج البلاغه - خطبه ی ۳۶.

۳۳. (جفاه طعام و عبید اقزام) نهج البلاغه - خطبه ی ۲۳۸.

۳۴. (جمعوا من کل اوب و تلقظوا من کل شوب... لیسوا من المهاجرین و الاتصار ولا من الذین تبوء الدار و الایمان) همان.

۳۵. (ممن ینبغی ان یفقه و یودب و یعلم و یدرب).

۳۶. (یولی علیه و یوخذ علی یدیه).

۳۷. (ان الخوارج ضیقوا علی انفسهم فان الذین اوسع من ذلك).

۳۸. (فانا فقات عین الفتنة و لم یکن لیجترا علیها احد غیری بعد ان ماج غیبهها و اشدت کلها) نهج البلاغه - خطبه ی ۹۲.

۳۹. (قاتله الله ما فقهه).

۴۰. (لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحیطن عملک و لتکونن من الخاسرین) زمر ۶۵.

۴۱. (فاصبران و عدالله حق ولا یستخفک الذین لا یوقنون) روم ۶۰.

۴۲. (... ا بعد ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله اشهد علی نفسی بالکفر. لقد ضللت اذا و ما انا من المهتدین) نهج البلاغه - خطبه ی ۵۸

۴۳. (فانا نذیرکم ان تصبحوا صرعی باثنی هذا النهر و باهضام هذا الغائط علی غیر بینه من ربکم و لا سلطان من ربکم) نهج البلاغه - خطبه ی ۶۰.

۴۴. (كلا والله انهم نطف في اصلاب الرجال و قرارات النساء) نهج البلاغه - خطبه ی ۵۹

۴۵. (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...)

۴۶. (ان له اصحابا یحقر احدکم صلاته و صیامه مع صلاتهم و صیامهم یمرقون من الذین مروق السهم)

۴۷. بعضی از فرق خوارج همانند شییبیه امامت زن را جایز می شمردند. آنها پیروان شییب بن یزید شییبانی بودند که پس از وی با مادرش غزاله به عنوان امام بیعت کردند. ر.ک. مادلونگ: فرقه های اسلامی، ص ۱۱۹.

۴۸. ر.ک. اصفهانی. ابوالفرج: الاغانی ج ۶ ص ۱۳۴. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. مادلونگ: فرقه های اسلامی ص ۹۶.

۴۹. (رب لاتندر علی الارض من الکافرین دیاراً فانک ان تذرهم لایلدو الاکافراً...) نوح. ۲۷.  
 ۵۰. همانگونه که اشاره شد حمزه پس از مرگ هارون (۱۹۳) از خطر بزرگ عباسیان مدتی آسوده شد. حمزه از سیستان به غور و هندوستان رفت. هدف او گسترش اسلام خارجیان بود. دعوت پیروان حمزه در خارج از قلمرو جهان اسلام به اطرافیه معروف است. حمزه تا زمان مرگ در سال ۲۱۳ بیش از سه دهه رهبر خارجیان سیستان بود. پس از حمزه، پیروانش ابواسحاق ابراهیم بن عمیر را امیرالمومنین خواندند ولی به دلیل آنکه با تاراج دارایی های مخالفان سنی مذهب مخالف بود و به قول آنها خوی آشتی جویانه افراطی داشت ناچار به گریز شد. با ظهور یعقوب عده ای از خارجیان سرکوب و عده ای به سپاه یعقوب پیوستند. رک. مادلونک فرقه های اسلامی ص ۱۱۶.

## منابع

۱. ابن الاثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثر. تحقیق: طاهر احمد الزاوی. قم، اسماعیلیان. ۱۳۶۴.
۲. ابن الاثیر. الکامل فی التاریخ. دارالفکر. بیروت. ۱۳۹۸ قمری.
۳. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه. منشورات مکتبه آیه اله العظمی المرعشی. قم. ۱۴۰۴.
۴. ابن اعثم کوفی. ابومحمد احمد: الفتوح. دارالندوة الجدیدة. بیروت بی تا. ابن اعثم کوفی، (۱۳۷۲) الفتوح، ترجمه‌ی محمد مستوفی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۵. ابن عبدربه: العقد الفرید. تحقیق. محمدسعید العریان. دارالفکر. بیروت ۱۳۷۲ قمری.
۶. ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۲. دار الاحیاء التراث العربی. بیروت. ۱۴۰۸ قمری.
۷. اشعری. ابوالحسن علی بن اسماعیل: مقالات اسلامیین. ترجمه مؤیدی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۲.
۸. اصفهانی، ابوالفرج: الاغانی. تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. دار الاحیاء التراث العربی: بیروت. ۱۳۹۲ قمری.
۹. بغدادی: الفرق بین الفرق. محمد جواد مشکور، نشر اشراقی، تهران، ۱۳۴۴.
۱۰. حموی. یاقوت: معجم البلدان. دار صادر. بیروت. بی تا.
۱۱. دینوری. ابوحنیفه: اخبار الطوال. احمد مهدوی دامغانی. نشرنی. تهران. ۱۳۶۴.
۱۲. زرین کوب. عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات امیرکبیر. تهران، ۱۳۶۲.
۱۳. زمخشری: الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت.
۱۴. شهرستانی. ابوالفتح محمد: الملل و النحل. تحریر مصطفی خالقداد هاشمی. تصحیح محمدرضا جلالی. تهران. ۱۳۶۴.
۱۵. شهیدی. سیدجعفر: قیام امام حسین (ع). دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ ۱۹. تهران. ۱۳۷۴.
۱۶. صفا. ذبیح اله. تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۷.
۱۷. طبری. محمدبن جریر: تاریخ الامم و الملوک. ج چهارم. مؤسسه الاعلامی للمطبوعات البیروت. ۱۴۰۹.
۱۸. طبرسی. احمدبن علی: الاحتجاج. دارنعمان. نجف اشرف. ۱۳۸۶ قمری
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن: مجمع البیان. مکتبه العلمیه الاسلامیه. تهران. ۱۴۰۸.
۲۰. عامر نجار: الخوارج عقیده و فکراً و فلسفتاً، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۶.
۲۱. مادلونگ: فرقه های اسلامی. ابوالقاسم سرتی. انتشارات اساطیر. تهران. ۱۳۷۷.
۲۲. ماوردی. ابوالحسن علی بن محمد حبیب: الاحکام السلطانیة. مکتبه الاعلامی الاسلامی. قم. ۱۴۰۶.
۲۳. المبرد النحوی. ابوالعباس محمدبن یزید: الکامل فی اللغة والادب. بیروت ۱۴۰۷.
۲۴. مجلسی. محمدباقر: بحارالانوار. دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۶۲.
۲۵. مسعودی. علی بن حسین: مروج الذهب. تحقیق محمدمحی الدین عبدالحمید. دارالمعرفه. بیروت. بی تا.
۲۶. مطهری. مرتضی: جاذبه و دافعه‌ی علی (ع). صدر. قم. ۱۳۶۰.
۲۷. ملطی. ابوالحسن: التنبيه والرد.
۲۸. المنجد. لوثیس معلوف: دارالمشرق، بیروت، ۱۹۶۹.
۲۹. منقری. نصر بن مزاحم: وقعه صفین. تحقیق عبدالاسلام. محمدبن هارون. دارالجیل. بیروت. ۱۴۱۰.
۳۰. نهج البلاغه. تحقیق و ترجمه ی محمد دشتی، انتشارات مشرقین، قم. ۱۳۷۹.
۳۱. واقدی. محمدبن عمر: المغازی. تحقیق مارسدن جونز. مؤسسه الاعلامی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹.
۳۲. و لهاوزن: الخوارج و الشیعة. و لهاوزن، یولیوس، تاریخ صدر اسلام شیعه و خوارج، ترجمه‌ی افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی قم، ۱۳۷۵.
۳۳. یعقوبی. ابن واضح: تاریخ. دار صادر و دار بیروت. بیروت. ۱۳۷۹.